

● مرغ سحر

● پروانه بهار

● چاپ اول: آبان ۱۳۸۲ — چاپ دوم: دی ۱۳۸۲

● انتشارات شهاب ثاقب — ۲۰۰۰ تومان

یکم: «در بیشتر ممالک متمدن دنیا وقتی یک هنرمند معروف فوت می‌کند دولت، خانه و آثار باقی مانده او را خریداری می‌کند و آن را به صورت موزه در اختیار آیندگان قرار می‌دهد تا میراثی باشد برای نسل‌های بعدی. «پروانه بهار کتاب خاطرات خود را (مرغ سحر) با این جملات آغاز کرده است و با تاسف می‌افزاید که پدرش ملک‌الشعرا بهار از چنین بختی برخوردار نبوده است. پدر او تنها نیست. ما خانه چند نویسنده و هنرمند و چهره برجسته فرهنگی خود را می‌شناسیم؟ چند نفر از آنها خانه‌شان به موزه‌ای برای تسل‌های بعد تبدیل یافته است؟ ما شاید بزرگان خود را بیشتر در قلب خود پاس می‌داریم تا آنکه علاقه‌مند به نگهداری از آثار مادی حیات آنها باشیم. من جواب این پرسش و رمز بی‌علاقگی‌مان را به نگهداری آثار سلف بزرگ خود نمی‌دانم. اما به نظر می‌رسد که پروانه بهار در فقدان آن چنان موزه‌ها و نشانه‌های دیداری همت کرده است تا دست کم یاد آنها را بر صفحه کاغذ حفظ کند. پیش از آنکه دیر شود.

تصویر آن سالهای دور که هر روز دورتر هم می‌شود با مهارت تمام در خاطرات پروانه بهار نقاشی شده است. نویسنده که ۵۰ سالگی است از ایران مهاجرت کرده است گویا در تمام این سالها با آن خاطره‌ها و یادها زیسته است که آن خاطرات را چنین روشن و موثر باز نوشته است. او نه تنها خانه پدری را با دقت توصیف و در کلام خود بازسازی می‌کند بلکه تمام شهر و فضای اجتماعی را نیز باز می‌آفریند. بخش اول خاطرات او بسیار شبیه رمان است و آن را با لذت یک

داستان نوستالژیک درباره وطنی که دیگر نیست می‌توان خواند. کتاب او شرح روزهای از دست رفته ما، خلق و خواهی از دست رفته ما و خوشی‌های خاطره شده ماست: «تابستان‌ها زیر درختان توت قسمت غربی باغ قالیچه پهن می‌کردند یک تشک برای پدر آماده می‌شد سفره سفید شام را می‌انداختند و همه منتظر او بودند پدرم روی تشکچه می‌نشست و همه ما با مادرمان دور سفره می‌نشستیم قبل از آمدن برق به تهران فانوس‌های مختلف در باغ بود. اگر حال پدر خوب بود و دل و دماغی داشت که شب بسیار دلپذیری در پیش داشتیم. حرف‌های شیرین زدن و سر به سر ما گذاشتن و شعر خواندن و گفتن قصه‌های تاریخی برنامه شب‌ها بود.» (ص ۴۳)

بهار تصویری از همه پدران ماست. پدرانی که زندگی را براساس داده‌ها و آموخته‌های سنت پیش می‌بردند. تربیت فرزندان، رابطه با همسر و خویشان و سلوک با دوستان و دشمنان و آداب و تشریفات را براساس همان سنت بجا می‌آوردند و پاس می‌داشتند. او با وجود همه آزادیخواهی پدر سالار است. نه آنکه گزینه دیگری داشته و پدرسالاری را انتخاب کرده است. نه، او نیز در فضایی فرهنگی می‌زیست که مرد و پدر و شوهر در آن محور بود: «پدر تمام مدت بیداری خود را در اتاق کارش می‌گذراند که مهمترین مکان در منزل ما بود. (ص ۲۰) از اتاق ناهار خوری دری باز می‌شد به اتاق برادرم هوشنگ. او تنها فرزند خانواده بود که همیشه اتاق جداگانه داشت. بچه اول بود. ما او را داداش صدا می‌کردیم. او تقریباً به همه ما حکومت می‌کرد.» (ص ۱۹) همین محوریت بود که کسانی چون بهار از آن برای خدمات بزرگ خود بهره بردند و آنچه را به پای ایشان ریخته می‌شد قدر شناختند. در آشوب دهه‌های بعد با به هم ریختن تعریف و نقش خانوادگی و اجتماعی مردان و زنان امکان پدید آمدن کسانی مثل بهار وجود نداشت. کسانی چون او تنها می‌توانستند محصول سنت و قواعد روشن آن باشند. به دلیل پایان یافتن آن دوران دیگر در زمانه ما نیز برای بهار و امثال او تکراری وجود نخواهد داشت.

بهار در گزارش پروانه چهره‌ای است که در تلاقیگاه سنت و مدرنیسم ایستاده است. در واقع او نمونه کاملی از سنت‌های ماست که تا آنجا که سقف فکری زمانش امکان می‌داده است به دنیای مدرن نیز وارد شده است. نمونه‌های خرد و عاطفه و رفتار سنتی او در کتاب کم نیست. برخوردش با پروانه و مهرداد که شعری از اشعار کتاب اول دبستان را به نام خود جا زده می‌خواهند پدر را خوشنود سازند که شعر گفتن بلدند و کودکانه فکر می‌کنند او چون کتاب اول را نخوانده از اشعارش هم بی‌خبر است (۳۸ - ۳۹) یکی از نمونه‌های ناب در این زمینه است که هم بهار ادب‌شناس و هم بهار در مقام یک پدر سنتی را نشان می‌دهد. یک جای دیگر هم پروانه



● پروانه بهار در جشن رونمایی کتاب مرغ سحر (آذر ۸۲، نیاوران) (عکس از حیدری)

نقل می‌کند که در لوزان سوئیس روزی پدر را که در مریضخانه مسلولین بستری بود در حال اشک ریختن می‌بیند و با تعجب می‌پرسد که چه شده؟ و بهار پاسخ می‌دهد که امروز روز قتل حضرت علی (ع) است (ص ۴۴). بهار به همه آنچه ما را هویت ایرانی می‌بخشید دلبسته بود از دنیای ساسانی و آموختن زبان پهلوی و تلاش در مسیر نوگرایی تا علاقه به حضرت علی (ع). مادر پروانه هم تصویری از همه مادران ماست. برای مادر «اول و مهمتر از همه کس و همه چیز پدرم بود و بعد ما بچه‌ها» (ص ۵۰). شرحی که پروانه از زبان خود و خواهرش ملک دخت از رنج و تلاش مادر در دوره تبعید و حبس بهار و ایام مریضی و سپس تنهایی پس از مرگ شوهر می‌دهد همه اجزای یک تصویر را تکمیل می‌کنند. همان تصویر آشنایی که ما از مادرانمان می‌شناسیم. اما خود پروانه، چنانکه خواهرانش و برادرانش، و از همه روشن‌تر مهرداد بهار، نسل دیگری بودند. این تحول نسل‌ها از جنبه‌های شاخص در کتاب پروانه بهار است. شکی نیست که بدون روایت شخصی پروانه از پدرش این کتاب اهمیت امروز خود را نمی‌داشت اما تمام اهمیت آن هم صرفاً در این بخش از مطالب کتاب خلاصه نمی‌شود. پروانه به ما نشان می‌دهد که چگونه از یک خانواده کاملاً سنتی اما ترقی‌خواه برآمده و تا مشارکت در مدرن‌ترین فعالیت‌های جنبش زنان پیش رفته است. او ماجرای ازدواج اول خود را که کاملاً سنتی برگزار شده با دقت شرح می‌دهد تا از خلال آن بتوان تصویر دنیای دخترانگی او و جامعه ایران آن سالهای دهه ۲۰ را

باز شناخت، زبان صمیمی او در این بخش یکی از خواندنی‌ترین صفحات کتاب را ساخته است (۷۲ - ۸۲). او در همین بخش عواطف یک تازه عروس سنتی را نسبت به شوهر ندیده یا کم دیده‌اش به نحوی عالی بیان کرده است و اعتراف می‌کند که وقتی در اتاق عقد با داماد تنها شدند «خیلی مضحک شده بود. من و داماد به هم نگاه می‌کردیم. با خود می‌گفتم من با این آقای غریبه چی بگویم؟» (ص ۷۹) در واقع این گزارش که او از ازدواج و زندگی خصوصی‌اش و سپس تر از ازدواج دوم خود (صص ۱۳۵ - ۱۴۱) به دست می‌دهد در تاریخ مذکر ما غنیمتی است. او همواره از نگاهی کاملاً زنانه به جهان اطراف خود و از جمله به آدم‌ها و حوادث زندگی‌اش نگریسته است.

پروانه بهار از پیشگامان ایرانی جنبش حقوق زنان در آمریکاست. او جزو ۳۰۰ نفری است که اولین تشکیلات زنان را در آمریکا در نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی ایجاد کردند (ص ۲۰۷). کمتر از بیست سال بعد تحقیق مفصلی را درباره وضع زنان در ممالک در حال توسعه برای صندوق بین‌المللی پول آغاز کرد که در سال ۱۹۸۷ یکی از پنج کتابی بود که در آمریکا جایزه بهترین کتاب مستند را برد (ص ۲۱۲). پروانه بهار در جنبش سیاهپوستان آمریکا نیز که همزمان با جنبش زنان فعال شده بود مشتاقانه شرکت کرد. او در راهپیمایی تاریخی سیاهان که به دعوت مارتین لوتر کینگ برگزار شد (مارس ۱۹۶۵) شرکت داشت و گزارشی که از این راهپیمایی می‌دهد خاصه در بخشی که خود شاهد آن بوده (صص ۲۳۴ - ۲۳۶) از این جهت که اولین گزارش یک ایرانی یا تنها ایرانی حاضر در آن راهپیمایی است حائز اهمیت است.

دوم: گفتم که خواندن کتاب پروانه لذت‌بخش است اما این را هم بگویم که آنچه از سهوهای دستوری و بیان در کتاب او هست و گاه کمتر و گاه بیشتر می‌شود کار را به شن ریزه در نان گرم و خوشمزه‌ای تبدیل می‌کند که مرتب حرص آدم را در می‌آورد و نادیده‌گرفتنی هم نیست. من البته اصلاً نویسنده را مقصر نمی‌دانم. من و شما هم اگر ۵۰ سال از ایران دور باشیم و زبان خود را مرتباً استفاده نکنیم و به زبان بیگانه بنویسیم و گفتگو کنیم در نوشتن فارسی مان خلل‌ها ایجاد خواهد شد اما چنین نوشته‌ای به دلیل ارزش‌های فراوانش باید برای هموار شدن و پالایش یافتن از آن ایرادها و سهوها با دقت کامل ویرایش می‌شد.